

از هفتاد هزار متر باشد. در این موقع چون زمینی با این مساحت باسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم خدا داد خدا دیا ن و سروش بهرام جیوه و شهردان ایران ورستم خرمی دوست و ندیم ما رکا زمینی بقیمت بسیار رزان در شرق شهر و بین هفت روستا برای پرورشگاه خریداری نمودند، روانشا دبیرام خدا داد فرهومند (خاله زاده) ده هزار متر زمین خود را بقیمت نازل به پرورشگاه میفروشد. کمک و همکاری تشویق از برادران همشهری مسلمان یزد بسیار ارزنده و موجب ایجاد موسسات مارکار میگردد. از آنان آقایان حاج غلامرضا مرشد و حاج سید ابوالقاسم روهنی که زمین واقع در جلوی خیابان متصل با راضی مارکار را با بهای بسیار نازل مرحمت کردند. محبتهای همه ایشان موجب دلگرمی مارکار و انجمن بمبئی و میرزا سروش و اجتماع زرتشتیان بود. ساختمان بلافاصله در سال ۱۳۱۲ خ و ماه اسفند آغاز و در مهرماه ۱۳۱۳ بهره برداری شد. نقشه پرورشگاه توسط برزوسهرا بآقا در هندیته تهیه گردید و مشتمل بود بر دو دستگاه عمارت جلو برای دبستان و دبیرستان و سالون سخنرانی و حدود ده هزار متر میدان برای بازی و ساختمان عقب هم مشتمل بود بر سه خوابگاه و اطاقهای درس و لباس و دینی و کتابخانه و محل سکونت سرپرست و زیرزمین و اطاقهای درد و طرف برای کارگاهها و آشپزخانه و نهارخوری. پرورشگاه در مهرماه ۱۳۱۳ با حضور مارکار و فرمانده شهر افتتاح یافت و دبیرستان و دبیرستان از محل اجاره ای بآنجا منتقل و روز بروز بر توسعه آن و شمار ه دانش آموزان افزوده گشت. برای دختران زرتشتی مدارس فرم جدید در شهر یزد وجود نداشت. جها نیان و موبدان مکاتبی داشتند با معلم قدیمه. لذا میرزا سروش تا سیس مدرسه جدید بنا م مدرسه دخترانه مارکار با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد میداد و آنها نیز موافقت خویش را اعلام میدادند. خوشبختانه ولیای مدرسه جها نیان و مدرسه موبدان نیز همکاری و موافقت خویش را عملی میسازند و دبیرستان و دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۳۱۴ خ در ساختمان اجاره ای در شهر یزد دایر میشود. بعدها دو خواهر، آدخت همسرشاپور گشتاسب و دولت همسر فریبرز نسیمی محل فعلی را با انجمن واگذار مینمایند و با اصلاحات و تغییرات و تعمیرات دبستان و دبیرستان مارکار بآنجا انتقال مییابد که هنوز هم دایر است.

چون دهات زرتشتی نشین یزد که بالغ بر حدود ۱۶۰ محل است و مدرسه پسرانه در آنها بسرپرستی انجمن اکابر ما حبان بمبئی قبلاً دایر شده بود و توسط نماینده اعزامی آنها از هند داده میگشت و روستاها فاقد مدرسه دخترانه بود. با کمک و خیراندیشی و بودجه رادمنشان هر محل دبستان دخترانه بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تا سیس میگرد و شماره آنها ۱۴ فقره است.

تعداد دبستان و دبیرستان و کودکستان در شهر یزد هشت فقره بشرح زیر مییابد.

دبیرستان کیخسروی، دبستان خسروی، دبستان دینیاری، کودکستان رشید، دبستان پسرانه مارکار، دبیرستان پسرانه مارکار، دبستان دخترانه مارکار و دبیرستان دخترانه مارکار

تعداد ۱۳ دبستان پسرانه و دخترانه بسپرپرستی انجمن اکابر صاحبان بمبئی است و تعداد ۱۴ بسپرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و یک دبستان دخترانه شهریا را هرستانی در روستای اهرستان و یک دبستان دخترانه در نرسی آبا دو یک دبستان دخترانه در شریف آباد که مجموع دبستان دردهات سی فقره میشود. صاحب خیران هر محلی اندوخته خود را برای صرف دانش و پیشش و مورخیریه از فرضیات دینی میدانند، و ساختنهای مدرن و سالونها وسیع در هر محل احداث کرده اند.

هزینه آموزشگاههای انجمن اکابر صاحبان بمبئی و انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و پرورشگاهها را زهندتا مینمیشد. در سال ۱۳۴۶ خ بودجهای که از انجمنها و از هندی سید بواسطه مقررات دولت هند و کنترل از قطع میشود و میرزا سروش در تنگنا گرفتار میگردد. بناچار خدمت مرحوم کاظم معصوم خانی رئیس فرهنگ یزد میرود و ایشان هم فوراً "اوراد دل داری و هزینه مدارس را از بودجه دولتی تامین نموده و توسط اداره فرهنگ آموزگاران را بدبستانها و دبیرستانها میفرستد.

با یزدانست از کلیه مدارس زرتشتیان در شهر و روستاها برادران مسلمان هم استفادهمینما یند و استقبال و یگانگی و برادری بین مسلمان و زرتشتی برقرار بوده است و جدائی و تفاوتی بهیچوجه بعمل نیامده است و همچنین موسسات بهداشتی زرتشتیان از زایشگاه بهمن و مطب و دواخانه سررتن تا تا که قبل از همه چنین موسسات بهداشتی دولتی در یزد تا سیس گردیده را یگان در اختیار رزانیان همشهری قرار داشت و پیوسته علمای اعلام یزد قدر دانی میفرمودند که موجب تشویق کارکنان مربوطه بوده است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه در یزد کمیته ملاک با عضویت روانشاد ارباب رستم گیو و آقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت و مقداری از زمینها فروخته شده بود، بنا بر خواهش و توصیه روانشاد دکتر اسفندیاری گنگی، ساختمان نیمه تمام هنرستان بوسیله ارباب وفادار تفتی و روانشاد هر مزد آرش به نیت اهدای با اجتماع متوقف شده بود خریداری شد و در نظر بود بقیه راضی اضافی در یزد را فروخته و هنرستان مشتمل بر سه دستگاه عمارت و سالون نام تمام را که بر روی بیست هزار متر زمین قرار دارد و بهترین نقطه تهران پارس مقابل رستم باغ و دبستان استاد خدا بخش و دبستان استاد دپور داد (از بناهای روانشاد ارباب رستم گیو) قرار داد تکمیل نماید و پرورشگاه که تعداد دانش آموزان آن در یزد بعلمت مسافرت زرتشتیان دهات و شهر بتهران روبکا هش بود با نجا منتقل شود و یک دستگاه عمارت دیگر نیز تکمیل و برای دانشجویان زرتشتی که در تهران ما و مسکنی ندارند اختصاص یا بدو دستگاه دیگر برای صنعت و حرفه زنان و دوشیزگان زرتشتی که در تهران پارس و رستم باغ سکونت دارند داده میشود که متاسفانه فروش زمین بدستور انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی با نگیزه بیخبری آنها از موقعیت و تساهل و تحقیق متوقف و کارها را کند ماند.

خدمات فرهنگی زرتشتیان هند ۱۶۳

آقای خدا مرادکا مران از زاده مردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می بیند پیشنهاد میدهد حاضر است با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی از ساختمان هنرستان را تکمیل نماید. پیشنهادها دا و بانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاده شد. لیکن متاسفانه بواسطه نا پختگی اعضای انجمن پیشنهادها دمورد موافقت آنها نگرفت و بعد که از خواب غفلت بیدار شدند و موافقت خود را اظهار داشتند که از کار بوا سطح پیشا مدها گذشته بود و آقای کا مران هم از انجا مپیشنها د خود عاجز. گویا قسمت اجتماع ما چنین بود که از یک مجتمع هنرستان محروم ماند. اینک امیدواری تمام است که انجمن زرتشتیان تهران که وکالت نامه انجمن بمبئی را دارا میباشند و با تشکیلات جدید خویش وجدیتی که در اصلاح امور اجتماع دارند و علاقه ای که بتکمیل و نگهداری این بنای عظیم و سودمند دارند در کار خویش موفق گردند.

تذکار این حقیقت لازم است که میرزا سروش لهراسب کلیه امور مالی ساختمان و پرداختهای کلیه هزینه های آموزشیها و پرورشگاهها بعد از استنادا رد شیر خدا بخش وفاداری خرمشاهی که با کمال علاقه و درستی و پشتکار و وظایف خویش را انجام داده است سپرده بود. امر مهم دیگری که میرزا سروش انجام میدهد برای کلیه آموزشگاهها چه در شهر و چه در دهات هئیت نظارتی بین ۳ تا ۵ نفر از اهل محل برقرار میسازد که با مورمدارس آموزشگاران، دانش آموزان، ساختمانها و تعمیرات و هرگونه مشکلات مربوطه رسیدگی و فیصله میدادند و موجب سپاسگزاری او را فراهم میساختند.

میرزا سروش لهراسب پس از چهل سال فعالیت خستگی ناپذیر در اداره موسسات فرهنگی و بهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در یزد با قلبی محزون ودلی شکسته و کالبد فرسوده و تن درستی از دست داده از عدم موافقت انجمن با پیشنهادها تا او که موجب پیشرفت امور موسسات و بسود اجتماع بود در سال ۱۳۴۷ خ خود را بازنشسته میسازد ولی چون انجمن وکالت امورا راضی خود را بنا نموده بود تا سال ۱۳۵۶ تا مس خود را با انجمن قطع نمینماید. لیکن بواسطه تساهل و عدم فعالیت آنها در کسب اطلاع و واقف شدن بموقعیت که موجب توقف همه جور پیشترفتها و زیان اجتماع میگردد بسیار رنج میبرد و بالاخره خود را بکلی مستعفی میسازد و انجمن بمبئی وکالت نامه را بنا بر رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم و برای آنها میفرستند.

میرزا سروش لهراسب با نگیزه عشق سرشاری که به پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶۰ تومان و در روزگاران پسین با حقوق ماهیانه یک هزار و دو بیست تومان برای پیش بردن امور فرهنگی اجتماع اکتفا مینماید، در حالیکه شاگردان او بیش از سه تا پنج هزار تومان حقوق در ادارات دولتی، ملی و خصوصی دریافت میداشتند. نظرش بمنافع مادی نبود و نظرش به پیشرفت امورا اجتماع بود که آنهم بواسطه کارشکنیهای دست اندرکاران با یاس مواجه شد.

میرزا سروش لهراسب همیشه دعا گوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که او را وادار پذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزدرا افزون بروظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دوساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینه اش را بهبود بخشید.

روانشاددینشا بهرام نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود با ایران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان در مانگاسررتن تا تاریخ مورداچاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتازا دیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فرا گرفتن هنر و هم مزد می گرفتند و سرگرم بودند و ماها نه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه ما رکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد با زدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ما شین آلات بی مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بود خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدا رو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کار فرما از دادن حقوق مکفی کوتاه آید او را مزدا در جای دیگر با و میرساند. همین پیشا مدچنانکه بدرستی شنیده ام در حق میرزا سروش بوقوع می پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش می پرسد چقدر پول پس انداز کرده ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه جوئی فراوان دوهزار تومان وجه مذکور را از او میگیرد و در بارگانی بنا مش بکار می اندازد در شما هوجه مذکور هشت برابر می گردد. ما وجه را با و مسترد نمیدارد و در بارگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه ای برایش فراهم میکند اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود دوران پیری دچار رحمت نمیشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی با و داده شده با ز خریدی. خداوند همه را بره راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام هوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی فلسفه های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبداللهدر جرگه فقها و متفکران اسلام در آمد و بنیان گزار مذهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابو عبداللهد محتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشت.

است. اوبدستور عبدالله بيمين ميروود و چون دريك سفر حج باروساي قبيله مصامده بربر، كه آنها نيز بحج آمده بودند آشنا ميشود و ايشان را براي تبليغ مذهب باطني كه در ظاهر طرفداري از خانواده پيغمبر مي كردند مسا عدمي بيند همراه آنها بشمال آفريقا ميروود و ^{تتها} در شهر ابيجا در كوهي زندگي ميكنند و در نهران قبايل بربر را بمذهب باطني دعوت مينما چون عده كافي حرف او را قبول ميكنند، بر ضد خانواده بنيا غلب كه از طرف عباسيان در شمال آفريقا حكومت داشتند قيام مينمايد. پس از جنگهاي بسيار موفق ميشود زياده الله نام نوه ابراهيم غلب را مغلوب و از شمال آفريقا بيرون كند و حكومت عبديان را كه بعدها بنا مفاطميان معروف شدند تا سيس نمايد چنانكه در تاريخها نوشته اند معدنا م كه بوسيله ابو عبدالله محتسب شيعي از زندان آزاد و بنا معلوي بودن بحكومت رسانيده شد و او را مهدي موعود ميخواندند، نوه عبدالله بن ميمون اهوازي ميباشد. در اين باب دو صورت مجلس تنظيم شده كه نص آنها در كتاب تاريخ ابن خلدون مغربي جلد چهارم آمده است.

اورامان تخت كه نسا ليرين آبادي جهان

آبادي اورامان بخش بزرگي از استان كرمانشاهان است. اورامانات مسكن قد ^{بيمي} ترين طوايف و نژادهاي شناخته شده بشربوده و مردماني نظير كوتيه ها و كاسيه ها در آنجا سكونت داشته اند. آشوريان چون نيرومند شدند بكر دستان كه در آن روزگار يكي از مراكز تجمع مردمان آريائي بود تعلق خاطر ارضي پيدا كردند و بارها آنرا مورد حمله قرار دادند. اين حملات مدت ها بياشربود تا آنكه نوبت به آشوربا نيبال مقتدر ترين پادشاه گروه آشور رسيد او كردستان را تسخير كرده مركز پادشاهي خويش قرار داد. از اين زمان آريائيهاي مقيم كردستان به اورامان و مناطق اطراف آن كه بعلت صعب العبور بودن راههاي ارتباطي دور از دسترس سپاهيان آشور بود روي آوردند و آنرا بخاطر آنكه ايشان را از گزند دشمن متجاوز و پيروز مصون ميداشت گرامي و مقدس شمردند. اقوام آريائي مهاجر متدرجا ساكنان بومي اورامانات را در خود حل كردند و با گذشت سالها اينجا بصورت منطقه اي آريائي نشين در آمد و آريائيها بمبارزه با آشوريان پرداختند و سرانجام براي اين قوم پيروز شدند.

پس از شكست آشوريها و سلطه مدها و پارسها بر كردستان، اورامانات همچنان بصورت يك منطقه پارس نشين باقي ماند و تا اين زمان نيز با زماندگان آن نسل مهاجر از آريائيها همچنان اورامانات را بعنوان يك منطقه پارس نشين حفظ كرده اند. در دوران پرشكوه فرمانروائي هخامنشيان، اشكانيان و ساسانيان براي ايران، مردم اورامانات تابع ايشان بودند و آئين زرتشت را پيروي مي كردند. خرابه هاي آتشكده پاوه كه بعد از آتشكده آذرگشسب بزرگترين آتشكده ايران بود و هشتصدسال مداوم داير و آتش مقدس در آن زبانه ميكشيد يكي از دلايل غير قابل انكار رواج آئين زرتشت در بين مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است.

آتشكده بزرگ پاوه كه عده اي از سلاطين ساساني با پاي پياده بزيارت آن رفته اند پس

از حمله اعراب با یران بدست سربازان یکی از سرداران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوز بقایای این آتشکده و یک برج دفاعی واقع در کنار آن باقیست و از گذشته پرشکوه او را مانا نامتداستانها میسراید. در مورد خراب شدن آتشکده عظیم پاه و سبت سپاهیان عبدالله بن عمر سندیگوییائی وجود دارد که اکنون در موزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سندیک پوست آهومیبا شد که ابیاتی بزبان و خط پهلوی بمضمون زیر روی آن نوشته شده است

هورمزان رمان آتران کژان	هوشان شاردوه گوره گوره کان
زورکارا رب کردنه خاپور	گنافی پاله هتاشا ره روز
زن و کینکان بدیل بشینا	میرد آز اتلی ژه روی هونیا
روشت زردشتره مانند بیکس	بزیکا نیکا هورمزد هیوچکس

ترجمه ابیات بپارسی چنین است: معبدها ویران شد آتشها خاموش - بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد - عربهای ظالم خراب کردند - دهات پهله را تا شهر روز - زنان و دختران اسیر شدند - مردان آزاد در خون غلطیدند - آیین زردشت بیکس ماند - اهورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند.

در او را مانا نامت مردم سده ها دیرتر از سا یرمانا طق کردستان اسلام آوردند. موقعیت طبیعی این منطقه را هر ابر سرداران اسلام و شمشیر آنها می بست. اما بهر حال اسلام هم حدود پانصدسال پیش بوسیله گشایش نامی که قرآن را با خود بیا نجا برد و مردم او را گشایش کور میخوانند در راه نفوذ یافت با احتمال قوی دو بیست سال طول میکشد تا آن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریا روکتاب معرفت او که در جای دیگر از آن گفتگو شده تن با سلام در دهند. (اقتباس از اطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستا های پیش از اسلام در یزد

محمد مفید مستوفی با فقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ ه در کتاب خویش از روستا های یزد و تاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک در مورد بسیاری از روستا ها که با موضوع زرتشتیان بستگی دارند گفتگو میشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ ه) مینویسد " یکی از شهرهای مهم بین خراسان و استخر، کته میباشد و آن کوره مهم یزد و ابرقوست. کته شهر مهم یزد در کنار بیابان واقعست. هوای آن بواسطه مجاورت با بیابان بسیار سالم و تمام وسائل استراحت شهرهای بزرگ را دارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیز و زندگانی در آن نیز از آن است. قلعه محکمی دارد با دروازه آهنین که یکی را نام دروازه یزد است و دیگری را بمناسبت مسجد بزرگی که بطرف ده بیرون دروازه بنزدیکی آن قرار دارد دروازه مسجد میگویند. (بنزدیک دروازه یزد کته (کسنویه) آتش ورهرا م بوده که در نیمه سده ششم هجری بمسجد وصل میشود (ر. ک پرستشگا

زرتشتیان (ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب می شود و رودخانه های نزدیک قلعه المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد و شهر و دهات آن میوه جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صا در می گردد. کوه های آن نیز مشجر و گیاه های زیاد دارد که بخارج فرستاده می شود. بیرون شهر دهی است با خانه های زیبا و با زار دلکش، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند.

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱هـ) گفتار باران را تکرار و افزون بر آن گوید " بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کثه که قلعه میباشد و میبد و نائین و فهرج فقط در این شهرچهار منبر وجود دارد و درجا های دیگر نیست. " ابن حوقل بنقل از استخری شهر کثه را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کثه دارای قلعه معتبر است. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸هـ) "کثه از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد. . . . یزد نام منطقه ایست و قلعه آن را کثه گویند. "

بگفته ایران شناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کثه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریباً بایر شده و داخل خانه ها گشته است، صاحب تاریخ جدید یزد، این نام را یونانی میدانند و چنانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده اند ولی در اشتهای میباشند. آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میدانند و در مورد کثه میگوید " ما شهرت این سرزمین بنام کث یا کثه مسلم است حتی قریه های همهنوز وصل به یزد کنونی است به نام کثنویه که در نوشتجات قدیم با شاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد " و بین میبد و کثه مدینه یزد دوازده فرسخ. "

بگفته صاحب جامع مفیدی " خواه صواب قنات صواب را که الحال بآب سوا شهرت یافته احوال نمود و در میان شهر و کثنویه دهی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است. از این گفته که در سال ۱۰۷۳هـ نوشته شده معلوم میشود که شهر کثنویه بتدریج با یروبدیه تبدیل گردیده است. در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش در بدر گردیدند.

بیده، عقدا، میبد در کنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بود و دیده با رچین بندر آن دریا بود. اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریا چه ساوه نامور گردیده است.

یزد آباد، دها باد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگردا صغر در یزد احوال گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دها باد موجود و معمور بود و اشری از یزد آباد پادین آباد باقی نبود. در سده گذشته یزد آبادی در استان یزد بر روی خرابه های یزد آباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبرا دران، فیروز آباد مجومرد، فیروز آباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرام گوردوپسردا شت بنا م فیروز و بلاش . یزدرا با قطع ایشان واگذار کرد . آنها با روئی استوار طرف جنوبی شهر برای حفظ اموال خود ساختند که خرابه های آن بنا م قلعه قمار بازان باقیست . بلاش در نزدیکی شهر باستانی بساخت و آب جاری کرد و قصری عالی بنا کرد و آذر در مهر تخت نشین کرد و آن را بلاشگردنا منهاد . در روزگار صاحب جامع مفیدی به ابوالعسکر مشهور بوده . اینک اثری از آن باغات و مزارع نیست ، ولیک برآمدگیهایی که بر روی آن کشت و زرع میشود در کوی زرتشتیان سمت مریا با دباقیست و با احتمال قوی خرابه های آن در زیر کشته مدفون باشد . زیارتگاهی در همانجا است که به پیر بلاسکرنا مور است . فیروز آبا دهکدها ئیست که فیروز شاه احوادث کرده یکی وصل به مجومرد و دیگری به میبد میباشد .

میبد را نامی گفته صاحب جامع مفیدی " موبدگرد بوده بنا مشاه موبد پور قبا دو بمروور ایا م و کثرت استعمال میبد گردیده است . بنا بردا ستان احوادث آن ، چون قبا دپا دشا هی رسیدن ذکر کرده بود آتشکده بسازد . از مداین و فارس و اصفهان متوجه یزد شد . چون بولایت میبد رسید قصبه کرده عمارت نمود و درنا حیه سفلی میبد که الحال به هفتاد در مشهور است صحرائی وسیع بود بفرمود تا آتشخانه عظیم بنا کردند و از هفت آتشکده هفت آتش در آن آتش خانه آوردند . اول از فارس دوم از بلخ سوم از آذربایجان چهارم از نسا پنجم از اصفهان ششم از قزوین هفتم از تیسفون و در حوالی آتشخانه قریب های بساخت و آنرا هفت آذر نام کرد و مجوس (زرتشتیان) این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند . "

فهرج ، خویدک ، فرافتر : بفرمان قبا در نواحی یزدا احوادث گردید . فهرج در ۳۰ کیلومتری یزداست ، خویدک در حوالی فهرج و فرافتر در همان حوالی که روستائی بسیار وسیع و معمور بوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی " چون خبر کشته شدن یزدگرد بعثمان رسید سپاهی عظیم بسرکردگی سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک برای فتح فارس و یزد و خراسان روانه کرد . سپاه عرب از راه ابرقوبه یزدا آمدند و مردم را با سلام دعوت کردند . عمر بن مغیره من حیث الاستقلال والانفراد بحکومت یزد متمکن گردید و لشکری فرا آورده متوجه فهرج شد و ایشان را با سلام دعوت نمود . چون ابا نمودند حکم بقتل و قمع ایشان نمود و اموال ایشان را بعد از قتل آن جماعت بتاراج داد و قلیلی از آن جماعت که از کشتن نجات یافته بودند بولایات متفرق شدند . "

موقع هجوم اعراب به یزد و کشتار زرتشتیان فهرج و خویدک و فرافتر قتلگاه شد . مهریز و مهربادین خراب گردید . کشتارگاه بنا مشهدا معروفست . مسلمانان بزیارت آنجا میروند بتصور اینکه قتلگاه اعراب است . غافل از اینکه خود قهرای سلام آورده اند و شهیدان آن محل زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بروانشادی آنها شمع و چراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزدا خیرا " علمای یزد زیارت آن محل را ناروادا نستسه اند . بطور کلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان و خرابه آتشکده آنهاست .

مهرآباد، مهرگرد، مهرپا دین، هرمز: چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید، بنایان و مقنیا ن رابعمارت واحداثقنوات ما مورکرد. از آنجمله درهشت فرسخی (۴۸ کیلومتر) یزد دیهی وسیع ساخت و بنا م خود مهرگرد نامید در سال ۱۰۹۰ هـ مهریجر دو اینک مهریز گویند و قناتی جاری ساخت مهرپا دین نام و در آن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کرد و در آن میوه گرمسیری و سردسیری هردو میشود. در حوالی شهر میبددیهی دیگر بساختند و آنرا مهرجرد نام نهاد که مهرگرد با شد و برادر او هر مزد ریک فرسخی مهریجر دقنات جاری ساخته دیهی معتبر عمارت کرد و آنرا هر مز نام نهاد و اکنون به خور میزنا موراست و در همین قریه قلعه رفیع ساخته و عمارات عالی در آن قلعه بسیار بوده. در روزگار صاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ هـ بعضی از دیوارهای قلعه بر جای بوده است.

توران پشت، ابرندآباد: چون توران دخت بیادشا هم رسید عاملی برای آبادانی یزد تعیین نمود و در کهستان یزد دیهی بساخت و آن را توران گرد نام کرد و الحال بتوران پشت مشهور است و قریب آنجا کوهیست بغایت رفیع و بکوهی دیگر متصل نیست و یک راه بیش ندارد که برفرازان کوه توان رفت. در روزگار ان باستان برفرازان کوه قلعه ای بوده و بقلعه کک کوهزاداشتهارداشته است. ابرند سرهنگ ایران دخت چون به یسزد آمد قناتی جاری کرد و قریه ای احداث نمود و آنرا ایران آباد نام نهاد. امروز ابرندآباد گویند و بر کنار قریه دژی محکم بساخت و خندق حفر کرد. در روزگار صاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده و آثار و علامات بعضی دیوارها بجای بوده و آن قریه نزدیک به هفتصد سال معمور بوده.

دیگر از روستاهای پیش از اسلام عبارتست از اشکذر که بگفته صاحب تاریخ جدید یزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است، زارچ، هفتاد، بارجین که پارگین نیز میگفتند سخوید، تفت، فراشاه، بندارآباد، سریزد، کرمانشاهان، شهر بابک، خورنق، ساغند، تژنگ، اسفنجرد، بفرویه که معین آبا دجنب آن احداث گردیده، اردکان، نارستان، ابرقو، رباط شتران، اهرستان، اردان و ایرنان در کهستان یزد از آثار ایران دخت است.

صاحب جامع مفیدی در جلد سوم ص ۶۷۳ در مورد اهرستان چنین گوید. "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا زقری مشهوره جهان ورشک روضه جان است. در اطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانند شانی بهشت جاویدان. سکان منازل و عماراتش، زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده و نه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده." خیرآباد، عیشآباد، خرمشاه، سر دوراه، کوچه بیک، سرچماز محله های اهرستان بوده. صاحب جامع مفیدی در اثبات این گفتار در ص ۶۷۹ مینویسد "دیگر از باغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگار است که در محله خیرآباد واقع گشته."

بعضی از روستاهای زرتشتی نشین پس از اسلام

نرسی آباد: کیا نرسوسپهسا لارسلطان علاء الدوله کالنجار بسال ۵۱۷هـ قنات نرسو آبا در ادرسریک جاری نمود و در پائین کسنویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و با غستان و کشتخوان دها با دونسو آبا دبیکدیگرا تمال یافت و در کمال معموری رسید تا در سنه ۸۶۰هـ بسبب ورود سیل باغات و کشتخوان تمام خراب گردید و ساکنان آن متفرق و پراکنده شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰هـ قناتی از طرف مهریجر دحفر نموده بنزدیک شهر دیهی احداث کرده مریم آبا دنا منهاد. سلغرا با دمشهور به آب شور را سلغرشاه بسال ۶۴۰هـ حفر نموده و آب آن در مریا با دو یعقوبی و سرهنگ شرب میشود.

کفلامرئ: که نام درست آن گرد فرا مرزمیبا شد بوسیله امیر فرا مرزبن گرشاسب بن سلطان علاء الدوله کالنجار احداث گردیده. امیر مبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵هـ) به سال ۷۴۷ یزدرا متصرف شد و با اولاد خویش روستاهای زیر را احداث نمودند. مبارز آباد، ترکا با دبا مردختران مبارزالدین خانزاده خاتون و مختومزاده خاتون احداث شد. شاه آباد در ستاق، بدر آباد، مظفر آباد دمیبید، خاتون آباد، مظفر آباد زارچ، دیلم آباد، احمد آبا دمیبید، سلطان آباد دتفت، علی آبا دکهستان، محمد آباد، شرفا با دهتر از آثار شرف الدین محمد پدرا میر مبارزالدین محمد (۷۲۰هـ) میباشد.

نعیم آباد، فتح آباد: نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خود در یزد بسال ۷۸۰هـ نعیم آباد را که باب شاهی اشتهار یافته احداث کرد و هم در این سال فتح آباد را در دوفرسخی یزد (۱۲ کیلومتر) عمارت کرد و بدهنومعروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب "تمامی رعایای هردودیه مجوسند". مزرعه کلانتر و رحمت آباد دهمسه زرتشتی نشین بوده. ترکا با دمركزمهم زرتشتیان بوده و موبدان موبدایران در آنجا مقام داشت. پاسخ پرسشهای پارسیان هند تا سال ۱۱۱۸ی از این محل بوده. برخی از نامه ها نیز از شرفا با دو کرمان نوشته شده. آخرین نامه پارسیان ایران بپارسیان هند از موبدان موبدی است که در کوی زرتشتیان میزیسته و در منزل کلانتر وقت ملبه رام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ی نوشته شده و بمصحوب ملاکوس پارسی بسورت فرستاده شده است. اینک در ترکا با د، احمد آباد، محمد آباد، آبشاهی، دهنو، میبد و روستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی از وقایع آن دوره در فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتی گرد آورده نگارنده آمده است.

ذکر بعضی پذیرشگاهها که در پرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافر خانه در خرمشاه یزد: در مهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریا ربهرام وارد شیی

اسفندیاروخدایا را سفندیارومهربان زند، مسافر خاندنیا پذیرشگا ه را برای آسایش زیارت کنندگان شاه ورهرا م ایزدو آب انبار جلو آن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده اند. زمین ساختمان موقوفه از نیاگان اردشیر بهرام پشوتن میباشد که بملت زرتشتی واگذار شده.

خانه پری در یزد: خانه پری دستور رستم با سرمایه دکتر شهریا رموبدار د شیربانکی در مهرماه ۱۳۴۱ی برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که بقصد زیارت به یزد می آیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده است.

پذیرشگاه استاد بمان پرورش: نشانی یزد، مریم آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه گیتی نور در بروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزند بهمردپولادخرم شاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق (پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاد دکتر بهرام بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه هورتا ب پلاک ۶ بوسیله دکتر دینیارهرمز دی محمدآبادی پل گذار روانشاد دکتر بهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذار شده که طبقه دوم وسوم ویژه خانه دانشجویان دختران و طبقه اول برای مراسم سدره پوشی و پاتختی باشد و همچنین مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان یک تالار ورزش از سرمایه دکتر بهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدا فرموده اند.

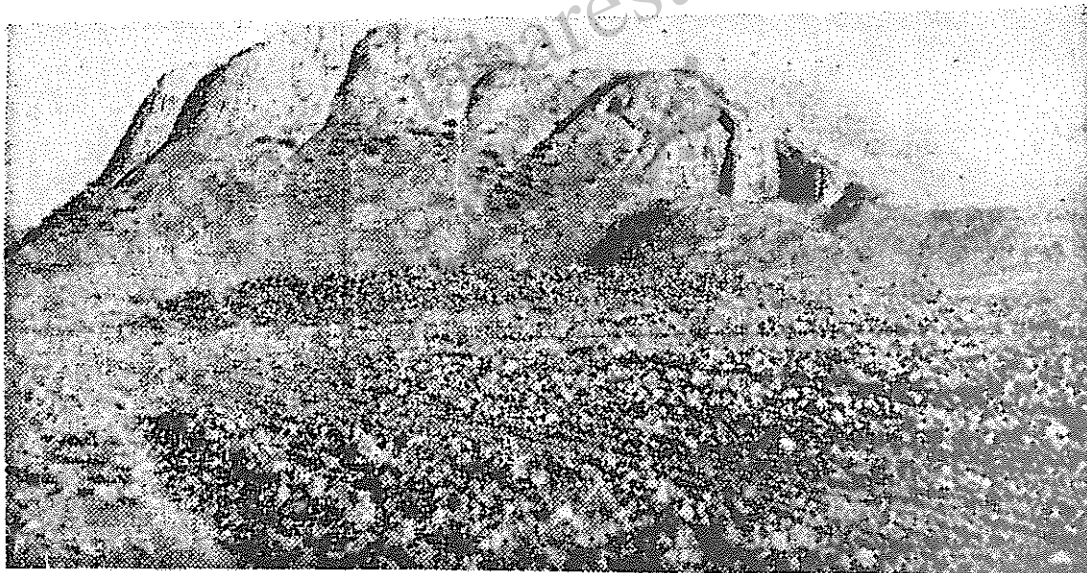
آتشکده‌هایی که در پرستشگاه زرتشتیان ذکر نشده

آتشگاه قصران: دکتر حسین کریمان در نوشته خویش بنام قطرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید " این آتشگاه در شمال تهران در نقطه‌ای مرتفع بر روی قله کوهی از شاخه‌های توجال در مرز مشترک دیه‌های آهاروشهرستانک واقع است. فاصله این آتشگاه تا تهران ۳۰ کیلومتر است. آتشگاه قصران بنا ما یزدنا هید بوده است. برای معبد قصران از دیرباز علاوه بر نامهای آتشگاه و آدران سه نام دیگر بجای مانده است یکی قصر دختریا قصر دخترک یا قلعه دختر و دیگر قزل ما ما و دیگر قزما ما. " آتشگاه شاه پیدآتش ورهرا م بوده باشد. (نگارنده)

مجله هنر و مردم در شماره ۱۷۲ از آتشکده در شهر نطنز کا شان و آتشکده رباط در شهر نطنز گفتگو میکند و نیز از قوت نقل قول مینماید که زوزن از توابع خواف را بسبب کثرت دا دوستدورونق تجارت بصره کوچک نامها ده و بآتشکده‌ای در آنجا اشاره نموده است.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).
آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد " درری آتشانه قدیم بود که درجهان هم از آن آتشانه قدیم تر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیا مدش از آنجا بکرمان شد از آنجا نیز خوش نیا مدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگنگ یا سنگن فیو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایران نامه فیروز در شهر چین Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقاً پیش آمد که دولت وقت آنسرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.



تپه معروف به تل حجاج - در زیر این تپه آتشکده ضحاکمار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کندمنشده، بلکه چاه از باین تل حفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند. دهانه و دیواره های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهایست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجدداً نام اصلی خود، تل ضحاک را با کشف این آتشکده باز یافته است. در این محل آتشکده ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی

فسا - خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد. «خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع شده و در یک کیلومتری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یا آتشکده ضحاک معروف است.



بنای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

بلائی آسمانی درخراسان

در زمان حکومت عبدالله بن ظاهر، بعلاوه جنگها و کشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴هـ درخراسان رویداد، که تلفات و خسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۵هـ بواسطه خشک شدن رود هیرمند، قحطی سختی در سیستان رویداد و آب رودخانه از حد و بست خشک شد و قحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید. اهالی و حتی بزرگان و صاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا یکسال دوام داشت و زرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند.



گروه بررسی و شناسائی اداره کل حفاظت آثار باستانی وزارت فرهنگ و هنر که بمنظور شناسائی آثار باستانی فرمانداریکل زنجان به آن منطقه عزیمت کرده بود موفق به کشف سه آتشکده از دوره ساسانیان شد . این آتشکده ها که در حوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های عصر ساسانی است و با وجود آسیب فراوانی که بر اثر مرور زمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائز اهمیت است .
عکس بالا یکی از سه آتشکده مکشوفه ساسانی را نشان میدهد

یکی دیگر از بنا های تاریخی آتشکده واقع در پائین با زا رآمل

پل گبرها

پل با بارکن الدین در اصفهان بر روی زنده رود معروف به پل خواجه میباید . به گفته فرهنگ دهخدا با نگیزه مجاورتش به گبرآباد آنرا پل گبرها هم می گفتند . لیکن زقرار تحقیقات نگارنده چون بیشتر کارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده اند پل گبرها هم شهرت میباید . ساختمان پل مذکور از سال ۱۰۵۲ هـ آغا زو ۱۰۷۷ هـ پایان یافته است .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دوره ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقیهد - رضاشاه پهلوی ، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دوره پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن - روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیراً " دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند .

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام " گبرآباد " یا " گبرستان " وصل به " جلفا " ی " اصفهان " منزل داد . حتی بسیاری از فضلا و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند با جبار در " اصفهان " ساکن ساخت .

فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد . امروز اثری از آثار " گبرآباد " که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد . سیاح رومی موسوم بسنه " بطردیلاوال " ، در نامه خویش از " اصفهان " مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷)

میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در " گبرآباد " مینویسد :

" خانه های گبران پست و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروینت میباشد بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و بامشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . " چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ مینباشند و مسلمانان بامدار او تلافی با ایشان رفتار مینمایند . در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم - ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران " مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند " خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است . " مادام منانت فرانسوی " از قول . م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار مانده اند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل و ماء وای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران ۱۷۷

بزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرفاصنافمختلفکشور بیادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بسر مصائبگشته دانشدینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحبپور لیمجی - هاتریا برای سیاحت مهین و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرفتوجه علما و اشراف واعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی در حدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰ هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

بزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزاسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزای افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحبسرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحبطبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه ها مارا بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیفرپاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به " سلیمان فارسی " در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاو باره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستایی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

محمود افغانان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهء شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی زردشتی تعزیت گرفت و بواسطهء این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که بر سر مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای آفروختن آتش مقدس و سرودن نذرت او ستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع "گواشیر" نام داشت با جبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر "گواشیر" بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و مساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه های آن امروز با سم گبر محله باقی است) بقیهء السیف در حدود یکدم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملاً تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

و هر روز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکنان کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود. " این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود - عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بسی بهدین در آن گردید کشته	بکرمان قتل عامی گشت یکباره
زایشان زندگی برگشته گردید	هزاران مرد بهدین کشته گردید
فتاد هرجا تن و دست و سروپا	نماند از ده یکی کس زنده برجا
نکردند اندر آن چیزی مبدل	ولی آن جزیه بد بر حال اول
حسابش را بدفتر جمله بردند	ز بعد قتل مردم را شمردند
نهادند آن چنانی زشت بدعت	برایشان جزیه را کردند قسمت
خدا بگشاد ناگه آن چنان بند	بضرب ظلم بگرفتند تا چند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یک سال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند - نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقاً " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورد کرد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را با و گوش زد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیشگوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی را سخ داشت فوراً " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آن که در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعد از گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد در سال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملک مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطانحسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .

بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعد از حمله محمود افغان در ایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نپاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملک مورخ انگلیسی مفصلاً شرح داده و خارج از موضوع ماست . " جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد : " محمود بزررتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از پیوغ ستم ستمکاران

۲ - رجوع کنید بتاریخ سرجان ملک ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ - رجوع شود به

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند . سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قسماً بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . " زبردست خان " سردار لشکر افغان در گشودن حصار " قیز " پس از چندین حمله عاجز آمد - لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند . " سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت . نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود - محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود . این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می‌رسید و هر راهی که می‌پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیتم و دروازه قلاع را برویش می‌گشادند . بدین طریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک با و رسیده بزندگانی خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشکرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین با احترام اجرا گردید - کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقربان و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه جوگیا هندو عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند . "

" نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگرهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند . "

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحبان و اولیا میدانستند و بانجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" درباب عدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود . قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا یر تلاف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند . لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالباً " گبران " بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود وا گذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان بسا و پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریباً " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و آرامنه و افغانه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهان دیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشکر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز در خاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان بر جان و مال وزن و فرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیسر زرتشتی را بیاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرزشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت مساکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دبیلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجاوشایسته است که یادگار زیبایی بنام آن روانشاد بیا کرده واقلاً " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانشاد را در مینوشاد و خرم سازند .

در دوره‌ای که ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا
 مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان
 در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیہ و نیاز میدادند
 مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولفکا مبریج میدیول
 هیستری Cambridge Medieval History نخستین نوزاد خویش و نوزاد
 چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلج (Mag Slecht)
 قربان میکردند تا مورد تلافی و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه
 خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد .
 کلیه اهالی جزیره انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی
 و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که روی
 زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن و ممکن
 است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند . آری انگلستانی
 که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ای که سیادت جهان با
 ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند . هر بخشی از
 خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها
 بقدر یک روز مسافت با اسب طول داشت و غالباً " با هم در زدوخست و
 کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد
 و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت روم اشغال گردیده بود . بقول سر جارج
 بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق
 سربازان روم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خود بیاگذار
 گذاشته اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم
 راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کرد و
 تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵ میلادی پندا Penda
 یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود
 پندانیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .
 امروز که تقریباً " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ
 زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و
 هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشکر ناچیز بود .
 پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیا ن باستان با طرفو اکنا فعالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آدابو فرهنگ خویش را بمرم بیا موختند . دانشمند انگلیسی " سرچارچ بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش بانجمن پارسیان ادینبورگ Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائیسد قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنیــــن مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی و مسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سه نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته و برخرابه های بتکده های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزم اینجانب در جزیره " بریتانیا " چهار آثار از ایرانیا ن باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر رامسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شسایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باس او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک معربیان ناشی از دربار ایرانیا ن باستان است که بوسیله دربار قیاصری قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که بر روی خرابه ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصود ما ن انگلیس هاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo) در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم و انس آنها تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده اند .

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت، سدره جامه مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانابپوشید و کشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا و در برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش برازو نیاز مشغول گردید.

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند. دوره مغول دوره درخشان هند بود. کتابها زیادی در آن زمان بفارسی تاء لیفو ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب، همواره در مسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت. اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هندوکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد. بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند."

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تاء مین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تاء سیس مذهب برگزیده بود. شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت. بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند و برخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند. اکبر، پادشاه متدینی بود، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید. جوکیا سنیا سیان، مرشدان هند، پیران، فقرا و در اویش اسلامی، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت.

بقول خافی خان صاحب منتخب‌اللباب " و چندان مردم صاحب‌کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم با آوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف‌هند شنیده نشد."

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند. فرزنانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت‌های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند. شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می‌یابد و اصل شرقی را آن میدانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته." (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بر ریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثر الامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هند گردید ولی بادر بار اکبر شاه تماس پیدا ننمود. بعضی از مریدانش با کبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بود و عرفان را تشکیل میداد.

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجد و حال میلی تمام داشت لهذا در سال بیستم جلوس خویش سنه " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادت‌خانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفین میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس با حیای شب مصروف میداشت.

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایران‌شناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب‌منتخب‌التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر و تظلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب‌جوهری نفیس و طالب‌حق بود از مشاهده اختلاف‌فرای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف‌علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش‌گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات‌ها را دیده و قیاس غایب‌بر مشاهده ^{حاضر} سلف‌را نیز منکر " و از همه مایوس‌شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت‌خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف‌اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش‌آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادت‌خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش‌اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش‌جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل‌همایون و نشستن‌کیهان خدیوبرفراز‌ممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ‌البالی نمودند و بی بی‌م پرخاش‌کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج‌پیشه از بد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند

برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب‌زبانی و نقل‌آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند . "

صاحب‌منتخب‌التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس‌ستوده گفتند و بجان‌سبب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باه تمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی و در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجده آفتاب و سجده آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند "

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمی آید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه در سال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا " بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنا بر این برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او بازیگر این میدان نبوده اند . شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه چون بقول صاحب " دبستان " و مولف " ماثر الامرا " نسبت بدستور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی نمودند از آنان مختصراً " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تأیید مینمایند چنان که دائرة المعارف فیریتانیا می نویسد :
اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدید نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

گام بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستار و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد . " بقول پرفسور ژهاتسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینکه باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کمی بوده اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردین گان و اردیبهشت گان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدراکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با "مانک چنگه" بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) او را بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت.

دو سال بعد "مانک چنگه" (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید. همایون شاه پس از کشته شدن "مانک" پسرش "بهمن" را بدهداری "نوساری" بجای پدر منصوب ساخت. چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ما موریت نامبرده تا زمان حیات بدست "بهمن" بود.

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) "بگجرات" منوچهر — پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود "باگره" بردوخزانه دار خویش ساخت. منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپاری برد. در غیاب منوچهر یکی از خویشان او "بهرام جاسا" جشنک عمل دهدار را بعهده گرفت و "بهرام فریدون" هومجی را بسمت عامل خویش برگزید. آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف "نوساری" از جمله "منوچهر" خزانه دار شاهنشاه و برادرش "نوشیروان" و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند در مقابل روحانیون سایر ادیان قدر برافرازند. لذا اکبرشاه بعمال بخش های "گجرات" پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته کسه بتواند او را بارموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بیایتخت اعزام دارند.

۳- در آثار زیر اسم "مانک چنگه" بنظر رسیده است. در روایت (شاپور آسا) مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان "دهیوپت" بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده. در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۵۳۱ م) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد. انکتیل دو پرون فرانسوی در کتا بزند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ — یزدگردی بنام "مانک چنگه" نوشته شده است.

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازم بعمل آورد. زرتشتیان "سورت"، "بروج"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" پیشوا آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فوراً فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بیایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است.

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدر جهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستسور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را با و بفهماند. هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بیایتخت وارد شدند شیخ ابو-الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادتخانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکسی گفتار و فروخه یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

ت
اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعا روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیا، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یا اوراد و اذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروزعام و جشنهای ماهانه مذاکرات بعمل آورد.

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

" استریوشام ماستر " فرماندار " سورت " ، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشا و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک " نوساری " به پیشوای نامبرده عطا کرد . دستور " ایرج جی " " سهرابجی " " مهرجی رانا " سراینده " ماهیارنامه " در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان
بسدره و کشتی شه نیک بخت
و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

زدین زراتشت اسپنتمان
بپوشید سدره خود از راه داد
همی داشته بود چندین زمان
بنزدیک خاصان نشسته به تخت

شاه اکبر همیشه بوقت نماز
بر آن عود و صندل نهادی تمام
ورا سجده کردی و خواندی کلام
بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخن رانده اند از آن جمله پرفسور " ویلسن Wilson " با استناد از بیانات " بدوانی " مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده و ناامید شده اند مینویسد :

" بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری - گجرات) آمدند و جمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود . (۴)
اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزابه " بیریل " وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :

" وقشقه و زنار را جلوه داد " قشقه خالی است که پارسیان و هندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزررتشتی - گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند دریـک سفینه کهنه که قدمت آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان " هندی " و " مراتی " موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد . دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسع) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد . نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماتسه) خدمت میکرد و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه با و انعام میدهد . چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد .

تصنیفهای نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم .

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود . از خدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت های گرانبها بخشید و یکهزار جریبزمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخوری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش با و عطا فرموده دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود . زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیهها نمودند و در سال (۹۴۸ بیزدگردی) او را برنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ بیزدگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید .

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلاً " دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسباً و از این قرار است : دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیر - بدادادا) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربد قیا مدین) پور (هیربدموبد) پور (قیا مدین) پور (هیربدموبد) پور (موبدهرمزد) پور (هیربدرامیار) .

دستور (مهرجی رانا) در روز (دی بآذر) و ماه (اسفند) سال (۹۶۲ یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یزد در دوره فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

" باغ دولت آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی
ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز با جبار بر پشت زنان حامله
زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده اند تا جنین آنها سقط گردد ."

از روزگار صفویان ببعدها وضع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی
بسنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این
جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخان
افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان
برای تسخیر یزد ، نفثت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه
انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .
علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود
از فرط ستمکاری رعایا را مستاء بدل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدد
با عیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .
حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجه مسلمانان واقع بودند
میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوایی
با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان
مسلمان بآنها میدادند با جبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در
برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ،
مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار و پیشرفت امور
را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابرو
ستمکش بودند ، باز هم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان
ظهرا بکسنویه ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی و شاعری مثل
جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطه سرودن یک
غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر با فقی معروف باخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ ساله بود بتسخیر و فرمان داری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیده خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدین طریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت آنها و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوران دیش بود . در دوره فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرچ و مرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمراد خان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هر یک از پادشاهان وقت را با ارسال تحفو هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدین طریق که مامورین فرماندار هر روز مزدوران و بنایان زرتشتی را با جبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردد تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیان نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند ، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جمله استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بیپایان رسانید .

هنگامیکه نصفبیشتر بنای دولت آباد با آخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائسی بسرودن غزل ذیل میپردازد . اتفاقاً " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاء ثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خواننده شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهده این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار هماندم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمکه مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورا مزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس

ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحباً

حق شناسی پیشه کن از کفر و نشناسان بترس

ایکه میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس

زیردستان را مترسان از زیردستان بترس

ایکه از زور دو بازو غره ایمن مبشاش

روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ایکه داری حرص دنیائی مروت پیشگیری

مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس

ایکه گوئی لذت شیرینی از دندان خوش است

لذت از دندان مجو از کندن دندان بترس

ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم

ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
 گر عسل شیرین بود از نیش زنبورا ن بترس
 ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
 هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس
 روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختن
 باغ دولت آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالا را از
 حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش
 همه را بحفظ داشته و متأسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است.
 جمشید خسرو دارا بدارای اشعار زیادی است که بعضی از آنها در
 سفینه‌ها محفوظ مانده. از آنجمله است ابیات آبا هرستان ندارد اعتبار
 که گویای تاریخ مهاجرت اولیه زرتشتیان بمبمبئی میباشد.

در اطراف گوشه از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این
 جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب
 به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت
 مخصوصاً " نسل آتیه قرار دهد .
 تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان
 و علاقمندان به این آب و خاک هویدا است و تا زین که پس از تسلط باین
 کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلبی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی
 و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباہ سازند خوشبختانه نتوانستند به
 نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ بانضمام
 مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید ، طاق بستان و مداین گواه
 و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان
 پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و
 بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت
 آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم و دشواری کمر
 همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهردان دست با اقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنها تاریخی که باید فقط از گوشه و کنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیا بجمع آوری شود کار ساده‌ای نیست. مخصوصاً " از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته‌جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیماً " به آدرس آقای رشید شهردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند.

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیکدان یا ریاضیدان ناگزیر است حقیقت مطلب و امر را آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است گاهی اوقات حقایق بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است.

چندی قبل در شماره هفتم سال اول مجله هوخست در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهردان درج شده بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزار از آن باقیست در مقابل آنهمه جور و ستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشان دادن عکس العمل و یا جذب و جوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر آنها ببحکم غریزه طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست با اقداماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی و تلافی ساخت و پاختهای مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد.

بعقیده بنده بیان این گونه حقایق بشر را آگاه میسازد که جور و ستم چون از حد خود گذشت هر مذهب دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد.

باید از حقایق تاریخ پندآموز و عبرت گرفت اینک در زیر مقاله دیگر بقلم این دانشمند محترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیر و موفقیتشانرا از درگاه

اهورامزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران در شصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانجی صاحب را با ایران
نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و
تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت
مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را
پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت
فشار و ستم نامحدود زندگی میکردند و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز
بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران دوستی بسا
سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ،
بی‌مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .
چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترک آباد مورخه سال ۸۴۷ یزد گردی
(۱۴۷۸ میلادی) خطا بزرگ زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در
نامه چنین آمده : -

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ
روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه ازدور
ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که
دادار اورمزد میگویی که این کسان گران‌گناه تراند و از این هزاره سرکه
اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است بیشترین روزگار
بتر نبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد
دسترس اندک است و نیرنگ و برسم ویوزدا اثر گری و پاکی و پلییدی هم اندکی
بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان
همه بسیار پاکی و پلییدی ره و رسم است . "

باز سه سال بعدتر در نامه دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال
۸۵۰ یزد گردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که
اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه
بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دوره ۶ سلسله صفویه محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت . هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد . چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی ، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۲۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ - ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید .

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحببایران تقریباً "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق : -

یـزـد	۶۶۵۷ نفر
کـرـمـان	۹۳۲ نفر
تـهـرـان	۱۰۰ نفر
شـیـرـاز	۲۱ نفر

ختن

مرحوم مانکجی صاحببایران از سیاحت و اقامت چند سال در ایران و سا دو دخمه در یزد یکی در شریفآباد و دیگری در کوه تریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریه اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرزشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا " توصیه نمود . در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت . از اثر مساعی و فعالیتها آن روانشاد بود که انجمن خیریه ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیزت نمود .

مانکجی صاحببورد بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرچ انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و دریا سواد ساختن جماعت اتمام و مساعی ابراز میداشت . پس از مدتی اکابر صاحبان هند بنا بمخالفت های شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهایی که متصل از او مینمودند خشناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند . آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرچ خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود . مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم کم دبستانهای دیگر یکی بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد . چنانکه در بعد خواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحبده باب دبستان بودند .

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک قرن پس از مانکجی صاحبباز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفر مرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهر کرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات و بخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحبپور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگای بمبئی که پس از مانکجی صاحببنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت ، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که در سالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۱۸۹۴-۹۵ میلادی) برای ما بیادگار مانده است بر طبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود ، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفر بوده اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب نه تنها آمار مردان و پسران و بانوان و دوشیزگان را جداگانه معین کرده ، بلکه شماره مردان با سواد و پسران با سواد هر محل را نیز مشخص نموده است و در طی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود از مردان با سواد کسانیست که خواندن و نوشتن میدانند ولی از پسران با سواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد و ازدوشیزگان کسانی مراد است که عروس نشده اند و بانوان زرتشتیان بغیر از چند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیر از شهرستان یزد کرمان ، و تهران همه از طبقه مردان و جوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان با سواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان با سوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه و جلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، مهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابر آنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم با سواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت با سواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزد امرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه با سوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{4}$ و ۴۸% و با سوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $\frac{1}{8}$ و ۸% باین معنی که دهاتها صدی چهار

کمتر از شهریها با سواد داشته اند .

برطبق آمار فوق عده با سواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از ۷ و ۶ بوده و سواى بانوان و دوشیزگان صدی ۱۳۷ عده با سواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱۳۱ بوده و سواى زنان و دوشیزگان صدی ۴۰ ر ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتر از زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را با همت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته با حقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست - هومت) اما بودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سواى دوسه بنگاه از خیرات و مبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خان صاحب تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننمود بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱ نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزندگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش آموزان زرتشتی

در سال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمرد معروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمرد نوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندوا وستا با معنی	ما ستر خدا بخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود دارد که بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلیبی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشد . گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرا لکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ - ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی‌ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علنا " گبر میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافر سیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی‌اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن در داده و علنا " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخواند ، تابهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صدفسوس بر ما که در دوره آزادی و در دوره^۶ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته و نمیداریم . در حوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفه^۶ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهراً از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یک نفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت و از پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بیارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند . یکی از درویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گزارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از او را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدا بخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولسی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سؤال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند . صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

در تاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبیل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتهها اکراد علی‌الهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبیل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه و کوهستانات بربرومصر می‌رسد، ساکن بگردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب‌المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبیلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت - آبادی مشهور بزرگ یا طلاریش که چارواداری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ - میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدسته از ترکها (بطن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه فوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیم را که از دیدنش بر او رحم میکنند و از قتلش منصرف میشوند. و با سارت بدیار خویش میبرند و با خود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید، آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خود را نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزفوه شروع میکند بخواندن و رهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمه اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرضی مینمود. فوراً "فرزندان خود را از ماوقع خبردار و او را از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جويا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقاً "آنروز چهره گهنبار بود او را

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا -
مردا آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که
مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا می‌آورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن
قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها " ترک
تصور نموده است. آنچه در بالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند
تاریخی و مآخذ صحیح قابل اعتبار، سواى تاریخ دنبلی و قول سیک و آقای
طوطی درویش پاری بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند
که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی
مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آوایندیا بمبئی (۱۴ - ۱۹۰۶) در این
مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. " یکی از
افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که در سال ۱۹۱۴ در
بندر بمبئی لنگر انداخت، بیکنفر پاری که آذوقه آنها را تهیه مینمود،
اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و
غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشد که نیاکانشان بدانجا
پناهنده شده‌اند. این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات
و هرچند بزبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینما
و شگفت‌تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند. "

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در چین مسافرت
بروسیه در یکی از دهات قفقاز باشخاصی برخوردی که در برابر آتش‌عبادت
مشغول بوده‌اند. از کسانی که از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر و محل
آنها اطلاع دارند خواهشمند است معلومات خود را بوسیله نامه هوست بدسترس
مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع
بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم
برسانیم.

" شماره زیادی از مردم مغولستان کمونیست و ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن ایران میباشند. "

گفتار گوناگون مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب شرقی کاشغر ساکن و از خود بزرگ و امیردارند. بزرگان پارسی از سرالگساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعد از طرف دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس از تحقیق از مسافر^{بینی} که در آن حدود آمدوشد میگردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جسی خبر مذکور را خالی از حقیقت می شمارد و معتقد است جمعیت مزبور بایستی فرقه ای از مسیحیان باشند.

اظهارات سرالکساندربرنز، بنظر ما، پس از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست. صاحب دبستان المذا^{هیر} در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن حدود می شمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره قاری شریک زربادی از کرامات وی صحبت میدارد. همان کتاب موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت دستور آذر کیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد.

بنابر آنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف ترکستان چین که امروز بسین کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی و انوش بآن طرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ، شرح حال و چگونگی عامه را ثبت نمینماید اینک که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها بآن حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور ناشناس که باسانی شناخته نشوند در آن صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندربرنز از مسلمانهایی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتماً " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد .

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد . گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد ، داخل شده جویای کار میگردد . صاحب‌دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود . چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی . صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند . چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت ، صاحب‌دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است . چون از دین و آئین او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود ، تا بعد از مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصاً " آقای رستم بهرام فرخانی شدیداً " او را تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند .

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست . فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت و از روی کتاب خورده اوستای فارسی بدرستی میخواند . چینی مزبور گدائی نمیکرد . با وجود آنکه گرسنه و فقیر بود از هیچکس سؤال نمینمود . اگر کسی پولی باو عنایت میکرد ، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش بمرم آنها نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد . آقای کیخسرو اردشیر فیر دیر ایران لیک تحقیقات زیر را از چینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت نموده است ، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم .

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر با اداره ایران لیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود . آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پاری آواز نیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است .

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفر میرسد و از خود شاه و امیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و در پایتخت کشور در اولن بتون ^{Beton} Ulon که اسم جدیدش اورگا Urgan است بردیهم سلطنت نشسته است چون از مذهب او سؤال کرد م باین عبار جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است، شاید بعلم ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند. از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود " کرشر " Karshar و " اکسو " Akso را نام برد. شهر اخیر در ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست و کرشر بهمان مقدار مسافت در سمت مشرق اکسو است. از کوههای میهن خویش رشسته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود. راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافت بخط آهن منچوریا و چین میرسند. لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگردد. معادن نفت، طلا، نقره، آهن، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا " طلا استخراج میگردد. اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنها Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مسرا Koonchan میگویند. زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند. مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند. زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است.

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیله تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنها پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از آن خورشید نگرشنی است. پوروستوا از تکه های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطه بلندی واقع است. میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنها بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند. در پوروستوا آتشکده موجود و مؤبد و دستور که بترتیبگی Gihil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتباً در محل آرامگاه بجا میآورند. در خانواده که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند. استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملاً خشک گردید در آب رودخانه میاندازند. زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود. (این رسم سابقاً در محل خلیخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکده آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoon دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیه مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود. چراغهای بسیاری شب و روز در آتشکده روشن و چیزهای خوشبو با آتش تقدیم میشود. افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است.

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالباً عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژههای پازند باشد. اما راجع بعروسی بهرام گفت که در ازدواج رضایت پسر و دختر شرط مهم میباشد پسر پس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانیها که بمناسبت جشن عروسی انجام میگردد، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید. کلیه خوردن گوشت گاو و بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینیها میخورند.

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیا در آن محل ساکن میباشد ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود. در خصوص داستان خودش و ورود به هندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند. اما ورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدلهی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بر بدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست.

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینیهای مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد. اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال ناپیره جنگ بین کشور خویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید. بنا بر این پس از مدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی

مانکجی صاحب‌درد جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ، چه ناتوان
 " در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت
 " به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد
 " بورزند ، و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند
 " و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدر دانی نکنند ، این
 " قافله تا بحشر لنگ است "

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست . مساعی
 سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در
 ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روان شاد مانکجی صاحب
 ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر رف . ف . تامسن و زیرمختار
 دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدينشاه ، بنا بدستور وزارت امور
 خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و
 بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای
 خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را پایک نظر بنگرد . درجه
 متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این
 بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را
 از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی
 ظل‌السلطان ، نایب‌السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت
 داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین
 با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنا بر این حکم از نوروز یونت‌ئیل سال
 ۱۲۵۲ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان
 کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن
 زمان در حدود چهار هزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال
 ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پاریس پرداخته میگشت .
 روانشاد مانکجی صاحب‌برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرگواران
 کرمان ، شیراز ، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن و دعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هر ساله در روز دیبمهر یزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

تهران در روز هر مزد و او مرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بود که با گل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیر از زرتشتیان ۵۰ نفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانهها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطا ببه زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهایی که در این اواخر از مراسم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

"سوی مراسم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان و چاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگسالی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دور بینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده و در کارها تکیه در میان خودشان و رجوعاتی که با دیوان اعلیٰ اتفاق میافتد با اظهار کرده، سؤال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را با وواگذار نمایند. والا اگر کارچندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان دارند ،
 شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده اند که در نیستان نیهای
 بزرگ که نسبت " بسایر نیهاقوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادهای
 برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه
 نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این گروه
 نیز در نگهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش
 آنها برنیایند آشکاراست که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست
 مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده
 خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها
 را از بزرگان خود دیده اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه
 بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کرداران آئین یکدل و
 یکزبان شده و بیاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده اند خواهند
 کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه های این گروه آگاهی و بینائی دارند
 آشکار است رنجها ئیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر
 خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن
 روزها یکی از دستوران این گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خود کرد
 و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این کار گذشته سواره آهننگ
 جایی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی
 دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید ا و
 چه نام دارید . گفت آیا نشنیده اید که در این روزها یکی از دستوران آئین
 زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده
 برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر
 خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما
 آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده اید . خواهش دارم که آنچه
 را دیده و دانسته اید مرا نیز بیآگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این
 گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر
 و نابینا تر انداز آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و از راه
 نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایسران
 مالدار هستند بضعیفان این گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیا داری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بیاداش کردارها ناشایست خودشان برسانم چون گفته‌های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم نم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخویان خرخاری و بدی بیدان سگ ساری خوبی بیدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور نارواشیا دیده نخواهد شد.

" و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همسر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیشش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی آبرویی طایفه و آئین میشوند.

" و نیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر رافت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده و همواره خیال خود را بدان مصروف و مبذول میدارند که در میمانند آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند و البته این قبیل اطوار و اخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که در این حالات مشغوف و ممنون بشوند و ترتیب اسباب دوستی را با ولین وسیله تدارک و مهیا دارند و نیز کسانیکه از این گروه پنجشاهی بدست آورده و توانگر میشوند برای نگاهداری جان و نیروی بزرگواری خود با هریک از هرزه کاران دست یکی شده و ناتوانهای این گروه را که دشمنی و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتی که اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هر یک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصراف آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند :
با برادران مردن بهتر و گوارا تر است که تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان این گروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی برآمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هر کس را که درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیلهوری و برزگری پیشه خود سازید که نانسی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیلهور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تادل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش نمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده
بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که
هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی
آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و
کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست دادودش
را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش
خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد نمائید و
چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت و تعارف دادن و
کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است
که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهایی که روانشاد
مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران
ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم
منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال
قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت
و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از
قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایت کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم و تربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستوردار اب سورتی استاد اکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۴۷۷ م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را متحضر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامه از طرف پارسییان هند در آن سال به یزد، جاروجنگال برپا نمود. از مشاهده او و استماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا باز زرتشتیان هند را راه مراوده باز کنند نامه های آنها خطاب پارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو و مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور برنجش و بهدین نورو پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرزبان شاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس

مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبان و فرزندان والا مقام زرتشتی است